



برای بعضی از موارد مانند بحث استخدام دولتی یا اپلای موثر شناخته بشه. علاوه بر این امکان حضور و کسب رتبه در جشنواره‌های مختلف کشوری که مخصوص انجمن‌های علمی دانشجوییه بخشی از مزایای مادی انجمن رو شامل میشه.

دسته دوم شامل مزایای معنوی حضور در انجمن میشه. دانشگاه یک نمونه کوچک شده از جامعه است. ورود به دانشگاه برای اکثر دانشجویان در ایران به منظور اولین ورود جدی به جامعه محسوب میشه؛ جامعه‌ای که قراره در اون از پس مشکلات و مسائل پیش اومده بر بیان و زندگیشون رو به نحو احسن داشته باشن. برای ماهایی که در رشته فنی تحصیل می‌کنیم دانشگاه بیشتر بستر ارتباطی و افزایش تجربس تا اینکه بستر یادگیری و آموزشی باشه. به همین منظور حضور داخل انجمن میتونه خیلی به رشد فردی و رشد اجتماعی افراد کمک کنه. تجربه مدیریت امور دانشجویی، تجربه کار گروهی، تجربه عملی مواجهه با مشکلات و اختلافات و ... همه و همه، رفته رفته به پختگی هرچه بیشتر و آبدیده شدن کمک میکنه. از طرف دیگه افزایش تجربه در بحث‌های ارتباطی، افزایش ارتباط با اساتید، مسئولین، کسب و کارها و شرکت‌هایی که در زمینه رشتتون فعالیت دارند رو هم میشه از مزایای حضور در انجمن برشمرد.

انجمن علمی چیست؟

برای پاسخ ابتدایی به این سوال به سراغ آیین‌نامه انجمن رفتیم: «منظور از انجمن علمی دانشجویی، مجموعه‌ای متشکل از دانشجویان علاقه‌مند به مشارکت داوطلبانه در فعالیتهای علمی دانشگاه است.» اما این یعنی چه؟ به طور کلی می‌تونم از انجمن به عنوان تنها تشکل علمی دانشجویی برای هر رشته یاد کنم. به این معنی که اگه قصد انجام فعالیتهای فوق برنامه با زمینه علمی و در زمینه رشته خودتون رو دارید بهترین راه براتون انجمنه. از طرف دیگه انجمن به دلیل جایگاهی که در هر دانشکده داره میتونه پل ارتباطی بین مسئولین دانشکده، اساتید و دانشجویان باشه.

زمینه فعالیتهای انجمن تنوع گسترده‌ای داره و بسته به نوع سیاست‌گذاری‌هایی که داخل انجمن اتفاق میوفته میتونه متغیر باشه: از کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی گرفته تا برگزاری رویدادهای علمی فرهنگی مرتبط با رشته و اتصال دانشجویان به صنعت و ...

فعالیت در انجمن چه مزایایی دارد؟

مزایای حضور در انجمن به صورت کلی در دو دسته مادی و معنوی تقسیم میشن:

دسته اول یعنی مزایای مادی شامل رزومه عضویت در انجمن میشه که میتونه در آینده

قصه ما به سر رسید!



سید علی فقیه موسوی
دانشجو و مهندس کامپیوتر
دانشکده فاریاب دانشگاه تهران
faghihi.mousavi@ut.ac.ir

هر شروعی یک پایانی داره، همونطور که هر پایان میتونه نوید یک شروع مهم‌تر رو بده. هفتمین دوره انجمن علمی مهندسی کامپیوتر دانشکده فاریاب دانشگاه تهران به ایستگاه پایانی خودش رسیده. دوره هفتمی که از نظرهای مختلف یک نقطه عطف در طی تاریخ انجمن محسوب میشه.

دلیم می‌خواست به نوعی به عنوان کسی که سکان هدایت این انجمن رو به دست داشت بنویسم و یادی بکنم از آنچه گذشت، از آنچه انجام دادیم، از آنچه رخ داد، بنویسم که کیا بودیم، از کجا آمدیم، چه کردیم و ...

مختصراً راجب کلیت انجمن و روند تشکیل و این دو دوره‌ای که حضور داشتیم نوشتیم و بعد از اون به سراغ خانواده همدل انجمن هفتم رفتیم. خانواده‌ای که بعید می‌دونم مثلش رو دیگه جایی بتونم پیدا کنم

امیدوارم که این متن مورد توجه شما قرار بگیره و اگه روزی قرار شد شما هم در همچنین جایی فعالیت داشته باشید کمکتون کنه.

چی شد که پای من به انجمن باز شد؟

آشنایی من با انجمن بر می‌گردد به اواخر تابستون سال ۱۴۰۱، اون موقع انجمن دست بچه‌های ورودی ۹۸ بود. سینا لکزایی که یکی از بچه‌های فعال دانشگاه به حساب می‌ومد، قصد داشت تیمی رو برای حضور تو انجمن ششم آماده کنه و اونجا بود که این موضوع رو با من مطرح کرد. اولش تصور متفاوتی از انجمن داشتم و فکر می‌کردم که شاید خیلی جای مناسبی برای من نباشه ولی رفته‌رفته دیدم که دقیقا همونجاییه که دنبالش بودم. جایی که بتونم ایده‌هام رو عملی کنم، ارتباطاتم رو قوی‌تر کنم و از همه مهم‌تر خودمو نشون بدم. اون زمان شاید فکرش رو هم نمی‌کردم که این مسیر و انجمن منو به همه چیزایی که می‌خواستم برسونه ولی کم‌کم انجمن شد خونه من.

اوایل پاییز ائتلافمون داشت جدی‌تر می‌شد و تیممون کم‌کم شکل می‌گرفت. بعد از من نیما تهرانی و عرفان صابری هم به جمعمون اضافه شدند. بخاطر یک‌سری مشکلات سینا مجبور شد ازمون جدا بشه. ما مونده بودیم و انجمنی که هیچ تصویری ازش نداشتیم. رفته‌رفته ائتلافمون با حضور ملیکا عرب‌زاده، محمد آزاد، زینب قدوسی‌زاده و مصطفی کوتی کامل شد و به صورت جدی وارد عرصه رقابت شدیم. شاید اون زمان خوش‌بین‌ترین افراد هم فکرش رو نمی‌کردند که این جمع تازه کاری که سودای انجمن رو داره بتونه کارهایی به این بزرگی انجام بده.



صفر تا صد انجمن ششم

بعد از جدا شدن سینا، قرار بر این شد که دبیری انجمن به عهده نیما تهرانی باشه، نیمایی که چه از نظر کسوت چه از نظر تجربه از ماها جلوتر بود. تقسیم کار بین بچه‌ها اتفاق افتاد و تقریباً اواخر آبان ماه بود که انجمن به طور رسمی کار خودش رو شروع کرد.

مجازی شدن دانشگاه‌ها به دلیل کرونا و منفعل بودن انجمن پنجم کارمون رو سخت می‌کرد. از

طرف دیگه هیچکدوم از بچه‌های انجمن ششم سابقه حضور قبلی داخل انجمن رو نداشتن و این مورد هم به سختی‌های کار اضافه می‌کرد. با گذشت زمان ولی، تیم انجمن ششم نشون داد که از پس کار بر میاد. رفته‌رفته فعالیت انجمن سروشکل گرفت، نشریه دوباره راه اندازی شد و انجمن کامپیوتر دوباره چراغ خودش رو روشن می‌دید.

انجمن ششم در جشنواره‌ها هم خوش درخشید. بعد از کسب عنوان انجمن برتر دانشکدگان فارابی در جشنواره پژوهشی، در جشنواره بین‌المللی حرکت هم به نوعی پرچمدار دانشکدگان و استان شد. نشریه دنیای صفر و یک در شانزدهمین جشنواره بین‌المللی حرکت موفق به کسب عنوان برگزیده گروه فنی و مهندسی شد و انجمن ششم هم در بخش انجمن‌های گروه فنی و مهندسی شایسته تقدیر شناخته شد.



دوره هفتم، برگ درخشان دفتر انجمن!

تجربه حضور در انجمن ششم، آشنایی و آگاهی از مسائل و مشکلات و ایده‌های نویی که در ذهنم داشتم، من رو به سمتی سوق داد که سکان هدایت انجمن هفتم رو به دست بگیرم. انجمنی که خودش رو در تاریخ دانشکدگان ماندگار کرد. انجمن هفتم از همان ابتدای تشکیلش نشان می‌داد که با دوره‌های قبلی فرق داره. همدلی و رفاقت بین اعضا، تنوع فعالیت انجمن، نشریه‌ای که روزبه‌روز قوی‌تر می‌شد، حمایت‌ها و همکاری‌ها با اساتید و اعضای همکاری که تعدادشون افزایش می‌یافت، همه و همه از نشانه‌های این تفاوت بود.

اولویت اول، حال خوب برای همه بچه‌ها

من از همون روزهای اول دلم می‌خواست اگه قراره مسئولیت جایی رو داشته باشم حال همه کسانی که اونجا حضور دارن، خوب باشه. تجربه انجمن قبل و یه‌سری کدورت‌ها و ناراحتی‌ها به این باور رسونده بودم که هیچ چیزی ارزشش اونقدر بالا نیست که بخاطرش بخوام کسی رو

ناراحت یا دل‌زده بکنم. شاید خیلی‌ها مخالف این مدل باشن ولی مدلی که من برای انجمن در نظر گرفتم مدل همدلانه و دوستانه بود. قرار نبود من به عنوان دبیر کسی رو بازخواست بکنم؛ بلکه همه اعضا مثل تکه‌های پازل کنار هم قرار گرفته بودن و هر کس خودش کار خودش رو به بهترین شکل انجام می‌داد.

از روز اول که با بچه‌ها برای عضویت داخل انجمن صحبت می‌کردم سعی کردم به جای اینکه خودم رو کسی نشون بدم که قراره در طی کار جواب بهش پس بدن، خودم رو رفیقشون نشون بدم. باورم این بود که بازدهی کار زمانی بالا میره که حال همه خوب باشه. جدا از این موضوع، رفاقت سالمی که بین بچه‌ها شکل گرفت به دلیل همین شیوه مدیریت بود.

خداروشکر از تصمیمم راضیم. به نظرم علی‌رغم همه سختی‌ها و مسائلی که به وجود اومد، اون رفاقت بین بچه‌ها تا لحظه‌های آخر پا برجا بود. رفاقتی که نمود و نتیجش رو میشه تو برآیند فعالیت انجمن دید. نمی‌خوام بگم که هیچ نقدی به این شیوه وارد نیست، ولی با توجه به اولویت‌بندی‌ای که در اهدافم داشتم به‌نظرم بهترین شیوه رو انتخاب کردم. الان که به آخر انجمن رسیدیم می‌بینم، در گام اول اکثر اعضای انجمن از تجربه یکسال گذشتشون راضین و حالشون خوبه و در گام دوم هم تقریباً حدود ۸۰ درصد برنامه‌هایی که داشتم عملی شدن و به نوعی از نظر بازدهی کاری هم انجمن وضعیت خوبی رو داره.

تنوع فعالیت ها، همه کاری کردیم!

انجمن هفتم با ثبت بیش از ۵۵ برنامه تونست بین انجمن‌های فنی و مهندسی از خودش یک رکورد باقی بذاره. رکوردی که بعید میدونم حالا حالاها شکسته بشه. نکته قابل توجه در برنامه‌های انجمن هفتم تنوعش بود؛ تنوعی که در بخش‌های مختلف حفظ شد.

کمیته علمی انجمن مسئول برگزاری برنامه‌های علمی شد. از اونا می‌تونم به دوره‌های آموزشی، کارگاه‌های آشنایی و رودمپ (با هدف آشنایی با بازار کار)، کارگاه‌های آموزشی، مجموعه جلسات CFTT و سلسله برنامه درمسیار اشاره کنم. این برنامه‌ها همچنین طیف متفاوتی از اساتید و ارائه دهنده‌ها رو شامل می‌شدند از اساتید بین‌المللی گرفته تا اساتید داخلی، از شاغلین در صنعت گرفته تا فارغ التحصیلان و دانشجویان.

جدید، چی فکر میکردی چی شد؟

به مرور زمان دیدم انجمنی که تشکیل شده از اونی که فکر میکردم خیلی بیشتر صمیمیه. برگزاری برنامه‌ها یجور کیف می‌داد، جلسه‌هایی که برگزار میکردیم هم یجور دیگه. بچه‌ها باهم متحد بودن. هرکسی کار خودشو انقد خوب انجام می‌داد که آدم کیف میکرد. فرگل، آقای رزاقی و ...

کارها خیلی راحت‌تر از چیزی که فکر میکردم پیش می‌رفت و اصلاً فکر نمیکردم هفت نفر بتونن انقدر متحد باهم یه‌جا جمع شن ولی خب شدن و فکر نمیکنم همچین جمعی دوباره اتفاق بیفته. یبار بود و ما هم این شانسو داشتیم که در این جمع خاص حضور داشته باشیم.

مخاطبین این متن طیف گسترده‌ای رو شامل می‌شن، چیزی هست که بخوای به اونایی که این مصاحبه رو می‌خونن بگی توصیه‌ای پندی اندرزی چیزی؟

وقتی وارد دانشگاه می‌شیم درسته باید تمرکزمون رو روی درس بذاریم ولی به نظرم آدم باید خودشو توی موقعیت‌های مختلف قرار بده تا بتونه یاد بگیره. این تجربه‌ها و خاطراتی که می‌مونه و درس‌هایی که می‌گیرین رو هیچ جای دیگه‌ای نمیشه پیدا کرد. انجمن یکی از بهترین جاهایی که می‌تونین توسعه فردی پیدا کنین و مهارت‌های مختلفی کسب کنین، چه تو حوزه کاریتون چه مهارت‌های نرم. همچنین می‌تونین دوستای خوبی هم برای خودتون پیدا کنین. جدا از انجمن، کانون‌ها یا هرجایی که می‌تونین خودتون رو وارد کنین و فقط تو بستر امن خودتون نمونین.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟
تجربه

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

برای همه، برای جلسه‌ها، برای آدم‌ها، برای حسی که وقتی چند نفر یه کار مشخص رو انجام می‌دن چقد می‌تونن باهم متحد باشن و ...

تیزبین همچون عقاب : عرفان صابری

دقیق، ریزبین نکته سنج، یکی از بازوهای اصلی انجمن ششم، این دوره هم کنارمون بود. عرفان صابری که حضورش تو انجمن از نظرات مختلف یه وزنه محسوب میشد، وزنه‌ای که البته بخاطر یه

همه در کنار هم بودیم و این اتحاد، این یکی بودن باعث شد که به بهترین نحو از پس همه مشکلات بر بیایم.

تو این آخرین روزای انجمن همراه با زهرا سادات بنی هاشمیان سراغ بچه‌ها رفتیم و ازشون در مورد این یه سال پرسیدیم. بچه‌هایی که تکه‌های اصلی این پازل بودن و حضور اونا باعث شد که انجمن به جایی برسه که الان هست. ابتدا به سراغ اعضای اصلی رفتیم و بعد از اون با همکاران انجمن همراه شدیم.

اعضای اصلی (به ترتیب سن!)

بمب انرژی انجمن: زینب قدوسی زاده

تعهد، به فکر بودن و دلسوزی پکیج کاملی که یه نفر برای عضویت تو انجمن لازم داشت رو میشد تو زینب قدوسی پیدا کرد. زینب به نوعی دقیقاً شخصیتی بود که هر انجمنی برا تکمیلش بهش نیاز داره. چیزی که اون رو از بقیه آدمایی که این ویژگی‌ها رو داشتن جدا میکرد، انرژیش بود. هرچند بخاطر مشغله‌ش یه وقتایی نمیتونس همراهمون باشه ولی وقتی بود، با حال خوب و انرژیش حال همه انجمن رو خوب میکرد و به پیشرفت کارا جهت می‌داد.



از تجربه حضور اولت و مسئولیت امور اجرایی تو انجمن ششم گرفته تا دبیری کمیته فرهنگی انجمن هفتم، تو این دو سال حضور تو انجمن رو چطور دیدی؟

اول که من به انجمن اومدم، دوست داشتم تجربه‌های جدیدی کسب کنم و کارهای جدیدی یاد بگیرم و الآن که دارم بهش نگاه میکنم خیلی تجربه‌های جدیدی کسب کردم و حتی بیشتر از اون چیزی که فکر میکردم باعث تغییر توی من شد و واقعاً به چیزی که می‌خواستم رسیدم.

بیایم سراغ این انجمن یعنی انجمن هفتم، بریم به روزای اولش، مسئولیت کمیته فرهنگی و همراهی بچه‌های با انگیزه و پر انرژی ورودی

کمیته فرهنگی انجمن هم عهده‌دار برنامه‌های فرهنگی شد. جشن‌ها، مجموعه جلسات سینماتک (بخش فیلم)، گیم روم، مسابقه سرعت تایپ و گل سر سبد فعالیت‌های انجمن مسابقه سینکدرز. مسابقه برنامه‌نویسی سینکدرزی که در طی دو مرحله برگزار شد و دوره دوم اون تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین فعالیت‌های کاملاً دانشجویی دانشکدگان شد.

اعضای انجمن: ما چگونه ما شدیم؟

نیروی جوانی و انگیزه بچه‌های ورودی ۱۴۰۱ همراه شد با تجربه بچه‌های انجمن قبل و تیم انجمن هفتم قوی‌تر و یکدست‌تر از دوره قبل شکل گرفت. عرفان صابری و زینب قدوسی زاده از انجمن قبل همراهمون موندن و سید محمد جعفری هم که از اواخر انجمن قبل کنارمون بود بهمون اضافه شد. از بچه‌های ورودی ۱۴۰۱ هم سعید رزاقی، علی رادمرد و سیده فرگل ناظم زاده همراهمون شدن و خانواده انجمن رو شکل دادن. کم‌کم با گذشت زمان همکاران انجمن هم به ما اضافه شدن و این خانواده کامل تر شد.



اینکه میگم خانواده اغراق نیست، انجمن هفتم رو به نوعی می‌تونم یکی از یکدست‌ترین تشکلهای دانشگاه بدونم، همراهی، همدلی، تعهد، پای کار بودن و مهم‌تر از همه این‌ها یکی بودن، همه و همه ویژگی‌هایی که انجمن رو از سایر تشکلهای متمایز میکنه.

تو یکساله که گذشت من و خانواده انجمن باهم زندگی کردیم. سرد و گرم چشیدیم. خندیدیم و ناراحت شدیم. تو سختی‌های کار، مشکلات غیر منتظره، همکاری نکردن‌های مسئولین، همه و

سری شرایط شاید نشد که بهره کامل روازش ببریم. یکی از اصلی ترین نقش های انجمن علمی داخل دانشگاه اتصال و معرفی دانشجویها به صنعت. اتفاقی که به صورت عادی رخ دادنش اونقد آسون نیست و نیاز به واسطه داره. عرفان علی رغم اینکه بخاطر مشغله کاریش داخل دانشگاه خیلی نمی تونست همراهمون باشه، با توجه به روابطی که داشت این بحث وصل کردن دانشجویها به بازار کار رو برامون انجام داد.



تو توی انجمن ششم یکی از اعضای اصلی انجمن بودی و تو انجمن هفتم هم تنهامون نداشتی. از کارای ارتباطات با صنعت گرفته تا دبیری کمیته علمی انجمن هفتم این دو سال عضویت تو انجمن رو چجوری می بینی؟

چجوری دیدن خیلی سوال کلی ایه، از خیلی زاویه ها میشه بهش نگاه کرد و اینکه دو دوره متفاوت هم بوده و همیشه همشو توی یه جمله خلاصه کرد، باید دونه دونه بررسی کرد. خیلی سریع بخوام بگم:

دیدگاه من همیشه این بوده که سیستم آموزشی دانشگاه توی تقویت دانش فنی و عملی بچه ها موفق نبوده معمولاً، همینطور توی ارتباط دادن بچه ها با صنعت و وصل کردنشون به بازار کار و ... و دقیقاً همون سیستم مدرسه رو داره؛ آدم ها میان سر کلاس، تمرین حل می کنن، امتحان میدن و درس پاس می کنن. دونستن تئوری و علوم دانشگاهی لازمه ولی کافی نیست، و انجمن به نظر من چیزیه که باید مکمل این سیستم باشه و نقص های اون رو پوشش بده. این دیدگاهی بود که کلاً باعث شد من پیام توی انجمن علمی و تلاشم رو روی حل کردن این مسئله بذارم. برگزار کردن کارگاه و دست گرفتن بخش علمی نشریه و ... کارهایی بودن که برای شروع سمتشون رفتم، در عین حال می دونستم که کارهای بیشتری میشه انجام داد و انجمن پتانسیل خیلی بیشتری داره، هر چند که همین ها رو هم به خاطر قوانین غلط و بروکراسی اداری نمیشد به راحتی انجامشون داد. به هر صورت، تلاش کردیم که ناامید نشیم و راهی که شروع

دید رو تحویل بدید. این عمر بالاخره می گذره، چه ما تلاش کنیم و بهترین کارها رو کنیم، چه تنبلی کنیم و بیخیال طی کنیم. بهترین خروجی هم لزوماً کامل ترین خروجی نیست، کمال گرا بودن گاهی ضربه های بزرگی بهمون می زنه، بهترین چیزی که براتون امکان پذیره رو ارائه بدید.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟
حرکت گاه

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟
واسه کارهای گروهیش. مثل همین مسابقه.

صاحب ایده هایی که به عقل جن هم نمی رسید! سید محمد جعفری

با درایت، پر ایده و به شدت کاردرست و متعهد، دقیقاً یک فرد قابل اتکا برای حضور تو هر تیم و مجموعه ای. سید محمد اواسط انجمن ششم بود که به عنوان همکار بمون اضافه شد و تو انجمن هفتم تبدیل شد به یکی از اعضای اصلی انجمن. جدا از بحث کارای اجرایی و کمیته علمی و امور مالی، جایی که برای سردبیری نشریه نیاز به کمک داشتیم تنهام نداشت و این مسئولیت رو به عهده گرفت. مسئولیتی که علی رغم همه سختی ها و مسائلش با همراهی ای که سید داشت به بهترین شکل انجام شد.

سید محمد تو طول مدت انجمن همیشه مث یه رفیق و مشاور واقعی همراه بود، طوری که جاهایی که نیاز به مشورت و کمک گرفتن داشتیم اولین انتخابم محمد بود.



از وسطای انجمن ششم به عنوان همکار بهمون اضافه شدی و رفته رفته جای خودتو تو انجمن پیدا کردی. تا اینکه شدی بانک ایده انجمن هفتم. از کمیته علمی انجمن و امور اجرایی گرفته تا سردبیری نشریه این یک سال عضویت تو انجمن رو چجوری می بینی؟؟

کردیم رو ادامه بدیم. دوره اولمون تموم شد، چیزهایی ساخته بودیم که تازه داشتن پا می گرفتن و به ثمر می نشستن، دیدیم حیفه که همینجوری ولش کنیم، دوباره کاندید شدیم و به لطف خدا و با حمایت و اعتماد بچه ها مجدداً اومدیم توی انجمن. اولویت اول محکم کردن و ادامه دادن چیزهایی بود که دوره قبل ساخته بودیم و دوم، پیاده سازی ایده های جدید و نو. این دوره تلاش های خود انجمن بیشتر شد و از اونور هم بچه های جدیدی که به دانشکده اومده بودن اومدن توی کارها. با کمک اساتیدم تلاش کردم فاصله بچه ها رو با انجمن و نشریه و ... کمتر کنم، کارگاه ها رو بیشتر و قوی تر کردیم و ارتباط خوبی هم با آدم هایی گرفتم که سال های قبل اینجا درس خوندن و جلساتی برگزار کردیم که تجربیاتشونو با بچه های دانشکده به اشتراک بذارن، با کمک بچه ها گروه های جدیدی شکل دادیم که خودشون پتانسیل زیادی برای اثرگذاری مثبت داخل دانشکده و دانشگاه دارن و در نهایت ارتباط دادن دانشکده با صنعت رو خیلی جدی شروع کردم، همه با یک هدف، رشد علمی و فرهنگی دانشکده و آدم هاش.

مخاطبین این متن طیف گسترده ای رو شامل میشن، چیزی هست که بخوای به اونایی که این مصاحبه رو می خونن بگی توصیه ای پندی اندرزی چیزی؟

محدود فکر نکنید و از دادن ایده های بزرگ نترسید، کارهای بزرگ هم با قدم های کوچیک شروع میشن، اون قدم های کوچیک رو با توکل به خدا و توی مسیر درست بردارید و مطمئن باشید که نتایج خوبی می گیرید.

هدفتون رو مشخص کنید، آدم بدون هدف مثل سنگیه که از بالای کوه رها شده، تا یه جایی غلت می خوره و جلو میره ولی به مقصد نامعلوم، یه جایی هم بالاخره متوقف میشه. برعکس کسی که هدف داره مسیرش رو هم بر اساس همون هدف مشخص می کنه، جایی هم اگه خسته بشه و بخواد متوقف بشه اون هدف بهش انگیزه میده و دوباره به حرکت درش میاره.

وابسته نباشید، وابستگی یعنی ضعف، یعنی توقف رشد و پیشرفت. به جاش همبستگی داشته باشید، به عنوان یه آدم مستقل و پویا فکر کنید و عمل کنید و در عین حال، با آدم های دیگه همکاری کنید تا به بهترین نتیجه برسید.

همیشه بهترین خروجی ای که می تونید تحویل



تو آخرین نفری بودی که به ائتلاف انجمن هفتم اضافه شدی. یادمه اون اوایل شناختی ازت نداشتم، نه فقط من که خیلی از بچه‌های دانشکده. از اون دختر آروم و ساکتی که خیلی با کسی ارتباط نداشت تبدیل شدی به یکی از ستون‌های اصلی انجمن هفتم، و عملاً بار زیادی از این انجمن رو دوشت بود. این یه سال عضویت در انجمن رو چجوری می‌بینی؟

از همون اول، بودن توی جمع‌های اینجوری که برای یه هدفی کار میکنن که هم به بقیه هم به خودشون سودی می‌رسونن رو دوست داشتم؛ برای همین وقتی بهم گفتی تردیدی توی قبول پیشنهادات نداشتم.

بعدتر که آدم‌های انجمن رو شناختم از تصمیم راضی‌تر بودم و خوشحال بودم که این تصمیم رو گرفتم چون توی جمع خوبی قرار گرفتم، همه آدم‌های کاری و متعهدی بودن و انرژی خوبی توی جمع بود. اگه قرار بود کاری انجام بشه همه کنار هم بودیم. حتی اگه نظراتمون مخالف هم بود، درهرصورت اون حس خوب رو داشتیم و می‌تونستیم باهم کنار بیایم. واقعا جمع دوستانه‌ای بود. بیشتر از اون که جمع رسمی باشه، رفاقتی بود.

بریم سراغ روزای اولی که باهات صحبت کردم برای انجمن. یادمه که نداشتیم خیلی فکر کنی چون وقت نبود و اون روز باید ثبت نام میکردی. چی فکر میکردی چی شد؟

داشتیم تو راهرو دانشگاه می‌رفتم که تو و رضا اومدین گفتین یه لحظه بیا کارت داریم و موضوع انجمن رو بهم گفتین ... اول فکر کردم شوخیه ولی بعد از اینکه ثبت نام کردم فهمیدم نه جدیه. جا داره اینجا از رضا هم یه تشکر ویژه کنم که پای من رو به انجمن باز کرد.

اون اول‌ها شناخت من از بچه‌ها خیلی کم بود ولی شناخت بقیه از من حتی کم هم نبود، صفر بود. یادمه جلسه اولی که داشتیم، بچه‌ها کل جلسه شوخی کردن و سربه‌سر هم گذاشتن، من خیلی تعجب کرده بودم چون فکر میکردم همه

من هم یکبار دیگه تکرار میکنم که فضای دانشگاه و پویایی دانشگاه به دست دانشجویه و مسئولین حتی اگر بخوان نمی‌تونن فضای دانشگاه رو به تنهایی و بدون کمک دانشجوی عوض بکنن. تا وقتی که دانشجوی پویا نباشه، دانشگاه هم پویا نمیشه و این باید باعث بشه که خود دانشجویها بیان جلو، کار رو در دست بگیرن و دانشگاه رو به سمتی هدایت بکنن که باعث بشه هم خودشون نتیجه مثبتی از دانشگاه بگیرن هم دانشجویهایی که قراره بعد از اونها بیان.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

فکر نمیکنم بشه انجمن رو تو یه کلمه خلاصه کرد.

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

چیزی که دلم براش تنگ میشه حس میکنم اون اتاق فکری بود که این انجمن هم در واقع خودش تشکیل داد، هم تونست بچه‌های دیگه رو از دانشکده توی این ایده‌پردازی شرکت بده. یعنی بچه‌هایی که از بیرون میومدن و ایده می‌دادن و خیلی هاش رو هم ما تونستیم عملی بکنیم و واقعا ما خیلی مدیونیم به اون سری از بچه‌هایی که حتی جزوی از انجمن نبودن ولی خب به خاطر دلسوزی که برای دانشکده و بقیه بچه‌ها داشتن جلو اومدن و تونستن به ما کمک کنن. جا داره یه تشکر هم از اونا انجام بدم.

همای سعادت: سیده فرگل ناظم‌زاده

اگه یسری اتفاقا رخ نمی‌داد، الان به جای نوشتن قصه خداحافظی، مشغول نوشتن قصه انجمن جدید با دبیری فرگل ناظم‌زاده بودم. فرگلی که جزو معدود کسانی بود که مطمئن بودم حواسش به میراث دوتا انجمن قبلی هست و از پس کار بر میاد.

فرگل تو این مدت انجمن بهم نشون داد یه آدم همراه، به فکر، و به معنی واقعی کلمه رفیق، هنوز هم پیدا میشه. درسته که آخرین نفر به ائتلاف انجمن اضافه شد و اون اوایل هنوز شناختی به اون صورت نداشتیم ازش ولی هرچی جلوتر رفت بیشتر بخاطر بودنش خدا رو شکر کردم. شاید اولش با تصور خیلیا جور نبود که بیاد و مسئولیت امور اجرایی انجمن رو به عهده بگیره، ولی تو این مدت یه سال خودشو به همه نشون داد و شد یکی از سه راس انجمن هفتم.

وقتی که به عنوان عضو همکار توی انجمن ششم فعالیت داشتم حس کردم کاریه که می‌تونم وقتی رو بهش اختصاص بدم چونکه یه سری ایده‌هایی داشتم که به نظرم میشد توی دانشکده اجرایی کرد و از طرف دیگه می‌خواستیم یه تجربه‌ای کسب بکنم توی کارهای اجرایی چونکه خیلی پیش از این سابقه همچین کارهایی رو نداشتیم.

توی جاهای خاصی که خیلی علمی نبود کلا یه استایل و کار دیگه بود یه ذره تجربه داشتم ولی می‌خواستیم این تجربه رو توی فضای دانشگاهی هم حس بکنم و الحمدلله تجربه‌ی خوبی هم بودش.

از همون اول یادمه ایده‌های جذابی برا انجمن و فعالیتش داشتی. ایده‌هایی که مقداریشون هم عملی شدن، چی فکر می‌کردی چی شد؟

خب صددرصد کارهایی که انجمن انجام داد بدون همکاری که ما اعضای این انجمن داشتیم امکان‌پذیر نبود و این توفیق رو مدیون پای کار بودن دوستان بودیم و اون هماهنگی که بین اعضا بود و تقسیم وظایفی که ما انجام دادیم، صددرصد هم نقطه قوت‌هایی به همراه داشت هم نقطه ضعف‌هایی. یکی از نقطه قوت‌هاش این بود که اعتمادی که به هم دیگه داشتیم که هر بخشی وظیفه‌ی خودش رو به درستی انجام میداد باعث شد که ما بتونیم به راحتی به وظیفه‌های خودمون بپردازیم و حالا ممکنه یه ذره از یکپارچگی برنامه‌ها کم کرده باشه اما تونست باعث بشه ما برنامه‌های بیشتری رو با قدرت بیشتری انجام بدیم.

مخاطبین این متن طیف گسترده‌ای رو شامل میشن، چیزی هست که بخوای به اونایی که این مصاحبه رو می‌خونن بگی توصیه‌ای پندی اندرزی چیزی؟

حرفی که من با دانشجویهای جوون‌تر و اونایی که قراره پا در جای ما بذارن دارم اینه که ما تمام تلاشمون رو کردیم که یک زیربنایی ساخته باشیم برای اینکه انجمن‌های بعدی و دانشجویهای بعدی بتونن باعث پیشرفت این دانشکده بشن، ما اون سکوی پرتاب رو برای موشک ساختیم. موشک رو نتونستیم بسازیم ساختن موشک دیگه برعهده‌ی شماهاست.

ما کارهایی که کردیم صددرصد عیب و ایراد داشته، صددرصد جای پیشرفت داشته ولی خب همونجور که گفتیم تلاش ما برای ساختن اون سکوی پرتاب بود و این رو قبلاً دوستان گفتن و

خیلی جدی باشن، ولی رفته رفته شناختم از همه بیشتر شد و واقعا خوشحال بودم که توی همچین جمع سالم و همراه و گرمی قرار گرفتم. اون موقع مطمئن نبودم تصمیم درستی گرفتم یا نه چون همه چی خیلی یهوپی شد، ولی الان خدا رو شکر می‌کنم که اینجام و یه سال گذشته رو پیش این آدم‌ها گذروندم.

مخاطبین این متن طیف گسترده‌ای رو شامل می‌شن، چیزی هست که بخوای به اونایی که این مصاحبه رو می‌خوانن بگی توصیه‌ای پندی اندرزی چیزی؟

اگه کسی مثل من، بودن توی جمع و کار کردن با افراد رو دوست داشته باشه، انجمن خیلی گزینه‌ی مناسبیه که بخواد بهش فکر کنه. وقتی به من گفتم پیام تو انجمن، هنوز خیلی یختم باز نشده بود و با کسی ارتباط نداشتم، نیاز داشتم یجایی خودم رو یکم نشون بدم و انجمن یه بستر خوب برای اینکار بود.

همینطور اینکه بتونیم برای دانشکده فعالیت کنیم، کمک کنیم به بچه‌ها و به خودمون هم یه سودی برسه و کنار هم پیشرفت کنیم و دوستی‌ها و ارتباطات خوبی رو شکل بدیم.

انجمن برای خود من یجایی بود که هم خودم رو به بقیه بشناسونم هم دوستای خوبی پیدا کنم و ارتباطاتم رو بیشتر کنم.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

همدلی

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

بخوام خلاصه بگم دلم برای همه چی تنگ میشه، برای جمعی که داشتیم، برای جلسه‌هامون و برنامه‌هامون، برای کار کردنمون که سختی‌هاش هم شیرین بود، برای حس همراهی و همدلی بودن که همیشه توی انجمن حس میشد، برای سینکدرز که یه جور دیگه‌ای دور هم جمعمون کرد، بدودوهای که داشت و روزهایی که تا دیر وقت به خاطرش دانشگاه بودیم و آخر هم برای خود انجمن که برای من خیلی ارزشمند.

بنویسید روابط عمومی بخوانید آچار فرانسه: سعید رزاقی

از همون اول انجمن مشخص بود که عنوان روابط عمومی خیلی کوچکت از اونیه که سعید

بخواد باهاش محدود بشه. سعیدی که اولین نفر از ورودی ۴۰۱ بود که به آوردنش مطمئن شدم. یادمه اون اوایل سعید رو خیلی شبیه به خودم می‌دونستم انگار از همون اول می‌دونستم که قراره بشه یکی از ارکان اصلی انجمن. بشه کسی که تو همه کارای انجمن به عنوان یکی از نفرات اصلی حضور داره. سعید تو این دوره همه کاری کرد از کارای روابط عمومی گرفته تا برگزاری نشست‌های درمسیر و کارای اجرایی و برنامه‌های فرهنگی و مهمتر از همه عکاسی.

می‌نویسم و امضا میکنم که اگه تو هر انجمنی یکی مثل سعید باشه هیچ کاری تو اون انجمن رو زمین نمی‌مونه.



بدون تردید در یکسال گذشته اگه نگیم فعال‌ترین عضو، یکی از سه نفر اصلی انجمن بودی. با اینکه به عنوان روابط عمومی فعالیت داشتی ولی همه جور کاری برای انجمن کردی. این یه سال عضویت رو چجوری می‌بینی؟؟

سوالت یکمی کلی هست و اگه منم بخوام کلی جواب بدم، به صورت کلی خوب بود، کلا اینکه باعث بشی دانشکده یکمی حس و حالش بهتر باشه و بچه‌ها از فعالیت‌هایی که توی دانشکده توسط انجمن صورت می‌گیره انرژی بگیرن این انرژی متقابلا به خود آدم هم برمی‌گرده. جو این دوره انجمن هم تقریباً صمیمی بود و نسبت به دوره پیش که من خبر دارم بچه‌ها با همدیگه همراه‌تر بودند. حالا تعریف از خودمون نباشه اما نسبتاً فعالیت‌های خوبی هم انجام دادیم که به این حس و حال کمک کرد.

بریم سراغ روزای اولی که باهات صحبت کردیم برای انجمن. یادمه اون اوایل چند روزی مهلت خواستی که فکر کنی و بعد جواب قطعی رو بدی، چی فکر میکردی چی شد؟

راستش تصور این رو داشتم که بالاخره یه سری کارها باید انجام بشه و پیگیری باید بکنیم و خب یه سری ایده و کار هم تو ذهن خودم داشتم که انجام بشه، اما خب یکم بیشتر از کارهایی که پیش‌بینیش رو داشتم انجام شد و بیشتر از

چیزی که فکر می‌کردم درگیر شدم. البته برخی از کارهایی که خودم تو ذهنم داشتم انجام شد و برخیش انجام نشد. یک دلیلی که با تاخیر جواب دادم برای همین بود که فکر می‌کردم که چقدر درگیرم میکنه و خب تصورم این بود که می‌تونم کنترل کنم که خیلی هم درگیر نشم اما خب فراتر از تصورم پیش رفت.

مخاطبین این متن طیف گسترده‌ای رو شامل می‌شن، چیزی هست که بخوای به اونایی که این مصاحبه رو می‌خوانن بگی توصیه‌ای پندی اندرزی چیزی؟

اول از همه کسی که می‌خواهد وارد همچین محیطی بشه و کار انجام بده باید دغدغهش پیشرفت دانشکده باشه و انگیزه و انرژی لازم برای این کار داشته باشه چون بعضی جاها یا بهتره بگم خیلی جاها تو از کارهای خودت می‌زنی که کار انجمن رو انجام بدی و خب اگه کسی دغدغه این رو نداشته باشه صرفاً برای مسائل حاشیه‌ای بیاد هم خودش تا حدودی اذیت میشه هم خب کمکی نمیتونه خیلی به دانشکده بکنه. دوم اینکه برنامه خودش مشخص باشه و حتماً بتونه تداخل برنامه‌های انجمن با کارهایی که برای خودش می‌خواهد انجام بده رو کنترل کنه.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

واقعا سخته که فعالیت‌های یکساله انجمن رو تو یه کلمه خلاصه کنی میشه گفت: همراه بودن اعضای انجمن.

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

دلم برای جو همراهی که شکل گرفته بود و خب جوی که در کنار جدی بودن شوخی و خنده هم در کنارش بود تنگ میشه.

سفیر انجمن در روابط بین‌الملل: علی رادمرد

کوچک‌ترین عضو انجمن یا بهتره بگم پسر خوب انجمن هفتم. وقتی میگم پسر خوب دقیقاً منظورم از همون پسر اس که وقتی مامان می‌بیننشون میگن یاد بگیر.

پسر مظلوم و کار درست انجمن رفته رفته جای خودشو تو جمعمون پیدا کرد و شد رابط انجمن با اساتید بین‌المللی و برگزار کننده دوره های CFTT. ایده‌های علی انقدر خاص بودن

اعضای همکار (به ترتیب سن!)

استاد اسپلینتر: نیما تهرانی فرشید

نیما تهرانی، دبیر انجمن ششم و به نوعی بابابزرگ انجمن هفتم. بابابزرگی که هوای نوه‌هایش رو خیلی خوب داشت. نیما از اون آدمای به شدت کار درست و حواس جمع روزگاره که حضورش برای هر جمعی لازمه. خستگی انجمن ششم رو هنوز درنکرده بود که اوامد کنارمون و شد همراهمون. همراهی‌ای که دلمون رو قرص میکرد که وقتی کسی هم نباشه یه نفر هست که برای مسائل و مشکلات کنارمون باشه.



تجربه دبیری انجمن ششم یه جورایی تبدیل کرد به بابابزرگ انجمن هفتم. از گذشتن از سختی‌های اون موقع گرفته تا رتبه‌هایی که انجمن قبلی تو جشنواره‌ها گرفت تجربه این دوسال بودن همراه انجمن، به ویژه انجمن هفتم رو چطوری می‌بینی؟

این تجربه که من رو با چالش‌های خیلی متفاوت درگیر کرد برای شخصیت خودم خیلی باعث پیشرفت بوده و احساس خوبی بود در کنار خودم همراه‌هایی رو میدیدم که در کل مسیر بهم انگیزه می‌داد. والا فکر کنم توافق نظر داشته باشیم که دو رتبه انجمن ششم در جشنواره حرکت خیلی تاثیری در احساسات و رفاقت‌ها و روابطی که بین ما اعضای انجمن ششم و هفتم بود نداشتند. اینکه یکی از اسامیم شده پدربزرگ انجمن یا وقتی از انجمن صحبت می‌کنین منم شاملش میشم خیلی احساس عجیب و جالبیه. مخصوصاً به قول یکی از رفقا با همه کمک‌هایی که گرفتیم ما بچه‌های انجمن ششم بعد از دو سال قرنطینه کرونا، یک انجمن رو در راستای فوائد دانشجویان دانشکده خودمون ایجاد کردیم.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟
با صفا و خوش فکر.

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

و ارائه ای داشته باشند.

در کل خیلی خوب بود این سال و اعضای انجمن هم یکی از یکی بهتر و پرکارتر.

طرز فکر متفاوت از بقیه ایده هات رو خیلی خاص کرده بود. یادمه حتی تو جلسات هم خیلی حرف می‌زدیم سرش تا عملی‌شون کنیم. برگردیم به اول حضورت، چی فکر می‌کردی چی شد؟

اوایل خیلی تصور خاصی از انجمن نداشتم و احساس می‌کردم خیلی دبیر بودن کار راحتی و اجرای یه سری برنامه‌ها در حد هماهنگی با برگزارکننده باشه و کار خاص دیگه‌ای نیاز نباشه. بعد از اینکه روند کارها رو دیدم فهمیدم که کاملاً با اون تصویری که من داشتم متفاوت. روال کاری دانشگاه و مجوز گرفتن‌ها و اذیت کردن یه سری از مسئولین و ... چه بسا یه سری برنامه‌های دیگه‌ای هم داشتیم که با بی‌برنامه بودن و تنبلی یه سری تشکل دیگه، کلاً عملی نشد و خیلی برای اعضای انجمن باعث ناراحتی شد.

مخاطبین این متن طیف گسترده‌ای رو شامل می‌شن، چیزی هست که بخوای به اونایی که این مصاحبه رو می‌خونن بگی توصیه‌ای پندی اندرزی چیزی؟

اگر قراره به عنوان دبیر در انجمن فعالیت داشته باشین حتماً باید کسی باشین که بتونه اون چیزی که می‌خواد رو بهش برسه حتی اگه موانع زیادی توی راه باشه خسته نشه و انرژی زیادی داشته باشه و ترجیحاً تجرب کار اجرایی داشته باشین.

اگه قراره به عنوان عضو انجمن فعالیت داشته باشین، حواستون باشه که باید تعهد داشته باشین به کار و وسط راه انجمن رو ول نکنین.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

نمونه و سرمشق exemplary

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

دلم برای فضای صمیمی بین اعضا و همکاری‌هایی که داشتیم تنگ میشه.



که آدم دلش می‌خواست خودشو باهاشون به چالش بکشه، اوناییشون که اجرایی شدن هم واقعاً نتیجه دادن. علی‌رغم اینکه یکمی از نظر روحیات، با بقیه بچه‌ها متفاوت بود، این تفاوتش با جمع باعث نشد خودشو از جمع دور کنه و اوامد تو دل جمع و همین امر علی رو تبدیل به یکی از اعضای همیشه همراه انجمن کرد. این انجمن یه مسابقه Jeopardy به علی بدهکاره. بدهی‌ای که نمی‌دونم برا جبراناش باید چیکار کنم.



یادمه آخرای انجمن قبل بود که به تیم نویسندگی‌های نشریه اضافه شدی و همین شد باب آشنایمون. آشنایی که بعد از یه مدتی منجر شد به حضورت تو انجمن هفتم. از سایت و کارای انفورماتیک گرفته تا دبیری علمی نشریه و کارگاه‌های CFTT این یک سال عضویت تو انجمن رو چجوری می‌بینی؟

توی این یه سالی که عضو اصلی انجمن هفتم بودم می‌تونم بگم که واقعاً برای من مفید بوده. با کارهای اجرایی دانشگاه، مسئولین مختلف، روند مجوز گرفتن و اجرای برنامه‌های مختلف و با اساتید دیگه‌ای که خیلی قبلاً باهاشون آشنایی نداشتم آشنا شدم.

من قبل از اینکه وارد انجمن بشم خیلی آدم درونگرایی بودم، «با یه سری آشنا شو و از دستشون نده». وقتی وارد انجمن شدم مجبور شدم این طرز فکر رو کنار بزارم و خودمو تغییر بدم و سعی کنم با همه یه آشنایی و رفاقت کوچیکی داشته باشم و تعاملم رو با دانشجوها بیشتر کنم.

بعد از مدتی دیدم که یه سری پتانسیل‌هایی دارم که اصلاً ازشون بهره نمی‌برم و خیلی دلم می‌خواست به درد انجمن بخورم. این تفکر باعث شد که یه سری کارگاه‌های جدید در کنار بقیه کارگاه‌ها برگزار بکنیم به نام CFTT که از اساتید خارجی دانشگاه‌های معتبر درخواست بکنیم تا در مورد یه موضوعی که در دانشگاه‌ها کمتر مورد بررسی قرار می‌گیره ولی در حوزه کامپیوتر و برنامه نویسی خیلی به کار میاد، صحبت بکنند

من که اواخر ترم هشتم و رفت‌وآمدم به دانشگاه قراره خیلی کمتر بشه قطعاً دلم برای آدماش تنگ میشه و دانشگاه تهران برای من همین آدم‌ها بودن. انجمن هم جایی بود که بیشترین تعاملات من رو شکل می‌داد و هرکدوم از شخصیت‌های اونجا ویژگی جالب خودشو داشت که نمی‌خوام متمایز کنم.

همکار همیشه همراه: یحیی حسینی

رفیق، با مرام، با معرفت و همیشه پای کار. یحیی حسینی رو می‌تونم به عنوان یکی از اصلی‌ترین اعضای همکار انجمن ششم و هفتم نام ببرم. یحیی از همون اول، هم به عنوان رفیق هم مشاور کنارم بود و دوردور تو مدیریت کارا و اختلافاً همراهیم می‌کرد. صاحب ایده‌ی بزرگترین برنامه انجمن هفتم (مسابقه سینکدرز) یجاهایی حتی بیشتر از اعضای اصلی انجمن در کنارمون بود. بعید می‌دونم دیگه بتونم رفیق و همراهی مث یحیی پیدا کنم. یحیی نه فقط برای من، که برای انجمن هم کم نداشت.



از اول دوره ششم گرفته تا آخر دوره هفتم همیشه یکی از اصلی‌ترین اعضای همکار انجمن بودی، تو بالا پایین کارا همراهمون بودی و تنهامون نذاشتی. طی این دو دوره به ویژه دوره هفتم انجمن رو چطوری می‌بینی؟

اکثر افراد انجمن پای کار بودن و تعهد نسبت به کارشون داشتن. در کنار همکار بودن، دوست‌های خوبی هم بودن. جو صمیمی‌ای که توی انجمن وجود داشت باعث میشد آدم دلش بخواد اونجا بیشتر کار کنه و نکته کلیدی‌ای که وجود داشت این بود که چون تیم انجمن یک دست و پای کار بود ایده‌ها و فکرها اونجا تلف نمی‌شد. افراد دو رو نبودن و واقعا می‌خواستن کار کنن. کسی دنبال بدست آوردن مقام نبود و صرفاً بخاطر دوست و رفیق‌هاشون وارد انجمن نشده بودن.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

یه تیم همراه، پای کار، صمیمی و دوست داشتنی.

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

دلم برای اعضا و همکاری‌هایی که داشتیم تنگ میشه.

دست‌های پشت پرده: محمدرضا آرمانپور

تاثیر رضا تو شکل‌گیری ائتلاف انجمن هفتم قابل توجه بود. تاثیری که شاید کمتر کسی ازش خبر داشته باشه. درسته که قرار بود همراهمون باشه و نشد، ولی از همون روزای اول تشکیل ائتلاف گرفته که به نوعی رابط من شده بود با ورودیشون تا همین روزای آخر انجمن، همیشه کنارمون بود. برای حال خوب هر جمعی یه رضا برا اون جمع تجویز میشه، پسر با صفایی که تو دلش هیچی نیست و خیلی وقتاً از خودش میزنه برای سر انرژی آوردن بقیه.



شروع همکاریت با انجمن بر میگرده به دوره ششم جلوتر از بقیه هم ورودیات اومدی و همراه انجمن شدی، اونقد که تو چینش ائتلاف انجمن هفتم هم یکی از کسانی بودی که خیلی کمکم کردی، خیلی دلم می‌خواست به عنوان عضو اصلی کنارمون باشی که نشد ولی بازم کنارمون موندی و همراهیمون کردی. به طور کلی انجمن به ویژه انجمن هفتم رو چطوری می‌بینی؟

اولش که وارد دانشگاه میشی اسم انجمن علمی به گوشت می‌خوره، فکر می‌کنی جمع کساییه که نفرت برتر علمی دانشگاهن و خیلی از لحاظ درسی بالا هستن ولی بعد میبینی که جمعشون بر خلاف عنوانشون خیلی ربطی به علم نداره، داخل انجمن مهم‌ترین چیز دغدغه داشتن در مورد بهتر شدن دانشگاه و دانشکده و فضای رشته‌س.

داخل انجمن بجه‌هایی رو می‌بینی که بدون داشتن کمترین نفع و کمترین حقوقی (اونم برای بچه‌های مهندسی که از زمان تحصیل فرصت شغلی براشون وجود داره) میان برنامه‌های مختلف مثل مسابقه و همایش و کارگاه و ... می‌ذارن در جهت ارتقا جو دانشجویی و دانشگاه. خوشحالم که تو این مدت آدمای هم دغدغم رو پیدا کردم

و تونستم همراه انجمن هفتم باشم.

یه نصیحت هم به بازماندگان و مخاطبان فعالیت انجمن بکنم. تا وارد کار نشید متوجه سختی کار نمی‌شید. به جای داشتن توقع‌های نشدنی خودتون وارد عمل شید.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

رفاقت

و در آخر دلت برای چی انجمن تنگ میشه؟

آب نبات چوبی میوه‌ای (پذیرایی مخصوص انجمن در جشن‌ها و برنامه‌های فرهنگی)

وانلویی از شوگر راش تا انجمن: الهه فردوسی

الهه فردوسی، پر انرژی، با انگیزه و همیشه همراه. دقیقاً شبیه وانلویی، دختر کوچولوی انیمیشن رالف خرابکار. تقریباً اوایل ترم پاییز بود که الهه به جمعمون اضافه شد. یکمی متفاوت‌تر از جمع بود، ولی خب خوب تونست جای خودشو پیدا کنه. این همراهی اونقد خوب پیش رفت که الهه شد عضو ثابت برنامه‌های انجمن، عضو ثابتی که می‌تونم بگم اومده بود تا رفیق باشه هم برای انجمن هم برای اعضا.



تا آخرین لحظه‌ها قبل از تکمیل ائتلاف انجمن هفتم جزو گزینه‌هامون بودی ولی با اینکه تو تیم انجمن قرار نگرفتی تنهامون نذاشتی. یکم که از انجمن گذشت انگار جای خودتو تو این خانواده پیدا کردی و شدی یکی از کسایی که همیشه کنارمون بود، به طور کلی انجمن هفتم رو چطوری می‌بینی؟

در زمینه انتخاب نشدن برای انجمن من اصلاً عنوان عضویتم برام مهم نبود و صرفاً اینکه بتونم کمکی بکنم که رشته‌مون، دانشکده‌مون به یه اوضاع درستی برسه و بچه‌ها دوست داشته باشن که تو محیط مطلوبی درس بخونن و فعالیت‌های علمی و فرهنگی و ... انجام بدن. خیلی برام مهم



حرف آخر

خدا روشکر میکنم بابت این یکسال، بابت همه اتفاقات، بابت اینکه همه چی به خوبی ختم بخیر شد. با تمام وجودم تشکر میکنم از تک تک بچه‌ها، چه اعضای اصلی، چه اعضای همکار، همه اونایی که همراهمون بودن، تنهامون نداشتن و ... امیدوارم که از این به بعد هر کجا که هستن حال دلشون خوب باشه و لبخند رو لبشون موندگار بشه.

و اما برای انجمن، برای انجمنی که یکسال همه چیزمو گذاشتم براش، فقط می‌تونم بگم امیدوارم که چراغش روشن بمونه و اونایی که لیاقتشو داره بتونه متولیش بشه. فک نمیکردم انقد زود موقع خداحافظی برسه، خداحافظی سخته، مخصوصاً وقتی بدونی داری از خونت میری. ولی چه میشه کرد که تقدیر به اینصورت رقم خورده.

در آخر متنم رو با شعر معروف ژاله اصفهانی به پایان می‌رسونم.

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست

هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود

صحنه پیوسته بجاست

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد...

درسته که خیلی دیر بهمون اضافه شدی. ولی انگار دقیقاً مال همین جمع بودی و جامونده بودی. انقد کارت درست بود که شدی تنها عضو همکارمون از ورودی ۴۰۲. از صفحه‌آرایی نشریه گرفته تا کارای اجرایی و این آخر هم مسابقه، انجمن هفتم رو چطوری میبینی؟

یه جای گرم و صمیمی که میتونی اونجا خودت باشی. فکر نمیکردم بتونم راحت توی جمع وارد شم ولی انقد همه مهربون و خوب بودن و فضای توی انجمن دوستانه بود که تونستم. همه اعضای انجمن خیلی همراه و بافکر و پای کار بودن. واقعاً تیم قوی و باحالی بود. میدونین به معنی واقعی کلمه تیم بود. همه هوای هم دیگه رو داشتن. واقعاً یجایی بود که میشد با حال خوب پیشرفت کرد حتی بیشتر از چیزی که میخواستی و به نظرم هرکی تو زندگیش به همچین جمع و فضاییو یه بار تجربه نکنه از دست داده واقعاً.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

خفن و جذاب.

و در آخر دلت برای انجمن تنگ میشه؟

دلم برای جمعی تنگ میشه؛ دلم برای آدم‌های تنگ میشه. واقعاً آدم‌های خوب و خفنی دور هم بودن. طوری که هرچقدر بیشتر شناختم همه رو بیشتر خوشحال میشدم.

دلم میخواست بیشتر باشه ولی راستش نمیدونم چیشد که همین الانجا هستم؛ پس از اینکه همینقدرم تونستم تجربیش کنم بودن تو این جمع و همکاری باهاشو جداً خوشحالم و جداتر ممنونم از همتون.

نبود که عنوانم چی باشه و دوست داشتم همراهی بکنم.

در مورد انجمن باید بگم که خیلی مدیریت خوبی داشت توسط دبیر، مدیریت یک تیم و یک گروه خیلی کار سخته و اینکه اعضا هم کارشون رو به درستی انجام بدن هم ارتباطشون درست باشه همش از دست مدیر اون تیم بر میاد و خیلی از همراهی بچه‌ها ممنونم و هم اینکه خودت خیلی تلاش کردی این جمع رو خوب و صمیمانه نگه‌داری که هم کارا انجام بشه هم همه با هم رفیق باشن. یه تعادل خوبی رو برقرار کردی و واقعاً مَث یک خانواده بود.

اگه بخوای انجمن هفتم رو تو یه کلمه توصیف کنی اون کلمه چیه؟

به معنی واقعی کلمه همراه. مَث یه بدن که همه اعضا با هم کار می‌کنند، هر عضوی کارش رو انجام می‌داد و سعی می‌کرد انجمن به بهترین حالتش برسه.

و در آخر دلت برای انجمن تنگ میشه؟

من خیلی دلم تنگ اون تعادله میشه که ما تونستیم برقرار کنیم، هم کارا رو پیش می‌بردیم و هم اون رفاقت رو تونستیم حفظ کنیم. یعنی یچیز متعادلی که هر انسانی بهش نیاز داره هم نیازمند پیشرفت کاریشه هم نیازمند پیشرفت در روابطشه و ... و واقعاً دلم برای این تعادل تنگ میشه.

آخرین همسفر: زهرا سادات بنی هاشمیان

و اما نوبتی هم که باشه نوبت ته‌تغاری انجمن هفتمه. کسی که اگه یکم فقط یکم زودتر به دانشگاه اومده بود، الان اسمش بین اعضای اصلی بود. البته هنوزم دیر نشده! اگه قرار باشه یروزی پرچم رو دست یکی بسپرم و امید داشته باشم که ادامه دهنده راه انجمن هفتم باشه اون قطعاً زهرا ساداته.

